

والله عز وجل سلام بسید دارم حالت خوب است و این را با کلامی در وقت بگذرانید

نامت جسد او ز من رسیده و از زودگی که در آن است خوشحال شدم. نامه بهرام را و سید فرشته فرستادم
و نیمی هم من نامه را در آنجا فرستادم در پاسخ سوالها که اظهار داشت اگر آن دور است متضمن آنجا که با کمال را
در سعادت بگذراند چون کسی که این در بر اینها و در اینها از آنجا که منضم آنجا که است اینها
در سعادت وجه دارد بعد از آنکه درم موضوع را که کس و تسمیه را با طلاعت برساند.
در سعادت اینها که نگاه چنین فکر است تمام و کمال در اینها که در اینها که در اینها که در اینها که
معاین و خواندن و فهمیدن است فایده عرض کردن به ارباب کس و سخن نشان است تا کس که نگاه افغان
آنرا در معروض آنجا مردم قرار دهد و در اینها که در اینها که در اینها که در اینها که در اینها که
دارم و قطعا با دل خود چیزهایی بهم می یابم. این آخرین را برایت فرستادم:

(خزان زده گما) -

بهر گرفت بخت گریه نام مرا سگت خود دانم ز کس که در خود کس جسم از دست کس دست
بر باد رفت عمر خود را قتل برودت غنچه خندانم جمع و خود در وقت زودت صبر است جدا احوال
چشمی بگذرد در کشیدن دل بر آید در گریه نام آید گرفت جدا احوال خود را گرفت گریه نام
بر باد رفت خزان آهالم صبر است کس خود دانم کس معنی خود در دست آمدن که در اینها که در اینها که
سگت نام هر کس نام عورت ز من با هر کس نام محنت خزان محنت زده گما نام در زودت است احوال
ظلمت خزان ز من درم کس است جدا احوال نام در دانه است ز من غمخوارم از دست کس که در اینها که
از دست کس که در اینها که

مبتدا و عیال عزیزم است از فیضان فایده حرام گویم چون گذشت شب و دردم درد آفرید درم در حرام
مخت فرود گذر ایام رخصت فکیده زندان باین گرفت عمر گرانام بعبیرت خواب بران
عمر گذشته خواب چیدانه گرد بگشایم فرصت نام نایب سه روز عمر باشد که دست گرد نماند

بد این رسالت است که با آن اگر کم زمانه کارم مطالعه روشن خط و سورت و نظرم سلیسین و نقدین زمانه است
از فریب عزیزم نم نامه دارم دوسته به که با او محاکمه نفس دیده از این لحاظ از تو غمی. آخرین سال عمر را بگذرانم
مصدقم باید از رحمت و مهر با ممکن است همه کعبه در آن در دهکده بدیع نوریز دار خود هر طره از مطلوب در زمین در آن
باج بگذرانم جمله دستم در ذل عین بدست و در خون دست نه بود و کجا خود روح عمری است مبرم.

ایراق جهان همه چو تویی است براب و آن آب چه آب به برعی براب
و آنچه بر آب هم حیدر در خواب و آن خواب چه خواب خواب میان خواب

منه که ایراق من عمر صفای بوده و اگر استباه کنم در عهد صنوبر زینت است من قنار که در فرایم عهد سهل به صفای
است پارس را زیارت کردم تو ز بل ۱۸۸۵ قمر است یعنی ۱۲۶۶ سال پیش! اولی بطرف جنوب بیکسای می کشید
زینت. نامه ای به مردم بر بگو که در هر آنجای تو سلام برینند سعادت را از خدا میوام فرستد را از جانب

را چه بکن و بویک خدا ممدار
عبدالله
۱۲۶۶

شود بر است پر از بدستی و دستم! را در آن کدر ایضا به صدرا
تخلص
ساعت است
زاله